

اغصیر بزرگانک از هر جنس **غانی** پوست یکو بر استند و باغی است کرده
و یک روز در طلک کارها و حواج خود **غنی** بالغ کند نشن از جزئی و باز در نشن وضع
کردن کسی او بریدن چیزها و بر کسی بران شدن و از برای کسی باره بران
او بریدن و بیفتن از زان شدن بعد از تکلی و کراتی **غصق** نیز در زنده و در وسط
جند و مرد درشت **غفر** بالغ پوشیدن و آمرزیدن گناه و در آوردن و نهان
کردن متاع در ظرف خود و تازه شدن جراحت و باز کردن شدن بیماری و پدید
موی سفید بختاب و بد معنی بالغ فایز آمده و یکی از مشاغل ماه و آن سه کول است
خود در میان و جزئیست مانند جوال موی زرد ساق و پشانی زن و بالغ فایز
آمده و بالغ بزغال کوهی و قلعه است پهن و با کسر یک پا و جالور است خور
و بیفتن سنگهای نورد و موی کردن و تقا و هر دو طرف ریش و بر زه بر آوردن
جامه **غش** پوشیده و آمرزنده **غفور** بسیار بخفا بند و عطر بختن جمع و نایت
از نامهای حق تعالی **غنی** بالغ دفع فانا مریست و بالغ و کفر فادانی تمام
سرا پوشنده و ج غنی هم و کسر نیم جمع کثیر که روی زمین را پوشند یا غنی
که ما در ای ایشان خواند دید و جالور نیز کوش **غفلا** یا کسر بدر شب است
از آن قید است بود غفاری رضی الله عنه و بالغ موی زرد ساق و پشانی موی
کردن و تقا و موی هر دو جانب ریش و بالغ و کسر فایز بسیار پوشنده و آمرزنده
و نامی است از نامهای حق تعالی **غیر** بالغ بسیار و در کفن و بالاسن
آب بسیار و انبوهی و کثیر کردن و نشن شدن و بالغ نیم نیز آمده و جالور
فراخ نوی و اسب نماید و در برای بسیار آب و جامه تمام و جمع کسر مردم و نادان
و کارها از موده و بهر سحر است نیز خوانده از نامهای جمع و غر از زده و غیر اخلاق فراخ جاد
فراخ نوی و جالور بسیار و جالور و بالغ زعفران و با کسر کسند و نشن و بیفتن

جمع کسند و یکی آموخته مردم و مرد نا از بود کار و گوشت کنیده و جالی که است چسب
و کینه و جالی که نشن دست و کثیر کردن و بالغ دفع نیم بختن جمع و دفع کویک
اغصیر زمین خراب زمین که تیر آب مانده باشد حلال عام و کسی که در کار
سخنی و انبوهی افکند **غیر** کیه کیه کثیر که در زبر کیه بر آمده باشد **غنا** بالغ
و بالغ جامه مردم انبوه و بیخین عمر و غیره بیفتن و کسرت **غنا** بالغ
لقب محمد بن احمد بخاری صاحب تاریخ بخار **اغصیر** بالغ و ان و ان فرس و
سطر و نازک بر هم امح کسند و لقب **غور** بالغ و نازک بر جالی
و زمین است و زمین است تمامه و زمین نازک است و آب و در زنده در میان
و فرورفتن آب و فرورفتن چشم بختاب و زمین نازک شدن و فرورفتن آب
و کرم شدن روز و منفوت رسانیدن و بالغ نازک است بلکه جمع و تمامه است
اهل خوارزم را که بدان زمین را بنامند و آنقدر از زنده و فرسخ است **غور** یا
الغ و دفع فادانی نام است قبله بی کلبه و غار خود **غیر** بالغ صنعت رساننده
جواران دادن و آب خوراندن باران زمین را و بیفتن جز و کوه و معنی آمده
اغصیر بالغ بسیار در شک برنده بر اهل قانده خود و نیز آن **غیا** یا کسر غیا که
شدن و مبادله کردن و علامت اهل کتاب چون زمار و بار جازد که بر جامه زرد
پوشند و زرد و جز آن **ح الزا غر** بالغ و کاب جرمین که بر بیان شد
و سوزن زدن و بسوزن دو جان و کسب بر شدن نافر و با بی در کاب کسرتن
و اطاعت سلطان کردن بعد از عصیان و دم زور بران بلع در زمین برای غم دادن
و شایخی که در شاخ و دشت انکار بد و زندان بان بوند و زوجه جمع و بیفتن نوعی از
کیا و تمامه کیه آن کیه از جزئی مانده **غیر** بالغ و دفع فادانی نام است
اغصیر بالغ موصیعت **غار** نازک کسب و بلع که دم زمین فرورده باشد